

# یادگیری

## سفنی با بزرگ ترها

وحید رواندوست

به مناسبت آغاز سال تحصیلی، بی مناسبت نیست که به یکی از اساسی ترین پرسش های هر پدر و مادری که فرزندش را به مدرسه می سپارد و پس از مدتی کوتاه شاهد خواندن و نوشتن و حساب کردن او می شود، پردازیم.

به راستی چه تغییراتی در فرزندم ایجاد شده که می خواند، می نویسد و محاسبه می کند؟ چگونه این تغییرات در او ایجاد شده است؟ و ده ها سؤال دیگر. در واقع، این پرسش ها با تاخیری شش یا هفت ساله صورت می گیرند. بدین معنی که پرسش های مربوط به یادگیری، از همان روزهای نخست تولد قابل طرح و حتی تعمق بیشتری هستند. حال آن که به دلیل برخورد سنتی ما با مساله ی یادگیری، که آن را محدود به توانمندی خواندن و نوشتن و محاسبه می دانیم، پرسش ها نیز با تاخیری شش و یا هفت ساله مطرح می شوند.

قبل از تحلیل پدیده ی یادگیری، به کوتاهی اشاره می شود که توانمندی های سه گانه ی خواندن و نوشتن و حساب کردن، که به نادرستی معیارهای اصلی و قطعی توانمندی های مربوط به یادگیری کودک است، خود نتیجه ی یادگیری های پیشین کودک طی سال های قبل از شش هفت سالگی اوست.

یادگیری چیست؟ می دانیم که تغییرات تدریجی در رفتار را یادگیری نام گذاشته اند. و می دانیم که این تغییرات تدریجی در رفتار آدمی، به دلیل پشت بندی های محیطی تقویت شده و رو به گستردگی و تثبیت می گذارد. مثال زیر، نمایش تغییرات تدریجی یک پروسه ی یادگیری و تثبیت آن پروسه به دلیل تقویت یا پشت بندی محیطی پیرامون است.

به یادگیری نوشتن، به عنوان یک فرآیند نسبتاً پیچیده مانند حرف زدن، نقاشی کردن و... دقت کنید. این فرآیند که ریشه های خود را در یادگیری های قبلی و ابتدایی تر سال های قبل دارد، با آن چه که اصطلاحاً "ناشی گری" در نوشتن نام دارد، شروع می شود. حروف بهم نمی چسبند، حروف به صورت بزرگ در بین کلمه می آیند، و غیره. اما به تدریج و با

"تائید"هایی که کودک به واسطه‌ی درست نوشتن از اطرافیان دریافت می‌دارد، تغییراتی در نوشتن او روی می‌دهد. این تغییرات در رفتار او (نوشتن)، تا به آنجا پیش می‌رود که طی همان نخستین سال تحصیلی در حدی "مطلوب" از جانب ما ارزیابی می‌شود. بنابراین، "نوشتن" یک یادگیری است که طی تغییرات تدریجی و به دلیل پشتیبانی ما به عنوان پدر و مادر و یا معلم، از فرم ناشیانه خارج می‌شود و اصلاح و حتی تثبیت می‌گردد. اما این که این تغییرات تدریجی در رفتار تا چه میزان ثابت و تغییرناپذیر هستند، بستگی به عوامل زیادی دارند که از حوصله‌ی این بحث خارج است.

این که چه تغییراتی در مغز به دلیل یادگیری (یا یادگیری‌های جدید) به وجود می‌آید، هنوز مشخص نیست. بدین معنی که نمی‌دانیم تغییرات مغز کودک مان که تا یک ماه قبل

نبود، اما امروز بدون

کمکی، "دوچرخه"

چيست؟ و يا تغييرات

از يادگيري يك شعر

تثوري هائي در مورد

در مغز به واسطه‌ی

که بحثی فوق العاده

هنوز ثابت نگردیده.

شناسان و روان شناسان

"واستن" و "سکینز"

چون "پاولوف" و

دهه‌های اولیه‌ی قرن

پروسه‌های یادگیری

بسیار ارزشمند تلقی

مقایسه‌ای بین

فرآیندهای یادگیری انسان و حیواناتی که از نظر سیستم‌های عالی عصبی نظیر انسانند، نیز به رویکرد هر چه دقیق‌تر و علمی‌تر پدیده‌ی یادگیری کمک نموده است.

آن چه که تاکنون مطرح شد، کلیاتی راجع به پدیده‌ی یادگیری بود. اما شاید بحث اصلی این باشد، که کودکان چه می‌آموزند؟

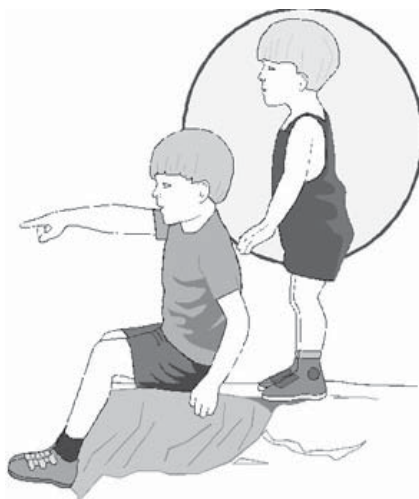
به سادگی می‌توان گفت، که یادگیری‌های کلاسیک کودکان - در همه‌ی کشورهای دنیا - تابعی

از فلسفه‌ی آموزشی آن‌ها هستند. بدین ترتیب، به دور از هر گونه مجامله و معامله‌ای باید

گفت، که بسیاری از توانمندی‌های کودکان - حتی در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی و نسبتاً

بسیار دموکراتیک - نه تنها باور نمی‌شوند، بلکه عملاً رها می‌گردند و از بین می‌روند. در

کشورهایی که نه پیشرفته‌ی صنعتی خوانده می‌شوند و نه در آن‌ها از دموکراسی کوچک ترین



دوچرخه سواری بلد

استفاده از چرخ‌های

سواری می‌کند،

مغز کودک مان، پس

بلند چیست؟ البته

تغييرات پروتئيني

يادگيري وجود دارد،

تخصصی است و

كوشش‌های عصب

رفتارگرا، مانند،

و بازتاب شناسان

"اسفارسکی"، در

اخیر، در شناخت

به گونه‌ای علمی،

می‌گردند. روش‌های

نشانه‌ای می‌توان یافت، این توانمندی‌ها عملاً بمباران می‌شوند. زیرا توانمندی‌های یادگیری عمدتاً در جهت خلاقیت هستند و خلاقیت، ماهیتاً ضد تحجر و انجماد فکری است. اگر در جوامع غیر دموکراتیک - به ویژه آن دسته از جوامعی که تحت حاکمیت مذهب اداره می‌شوند - با زمینه‌های علمی هر نوع یادگیری کودک که به خلاقیت‌های اجتماعی منجر می‌گردد، به شدت مبارزه می‌شود و یا این زمینه‌های متحول او را به بیراهه می‌کشند، در بسیاری از جوامع صنعتی پیشرفته‌ی نظام دموکراتیک هم با نوعی نخبه‌پروری، آن هم نخبه‌پروری طبقاتی، روبرو هستیم. بدین معنی که سیستم‌های حاکم بر این نوع جوامع، هیچ‌گونه دل‌سوزی و ویژه‌ای برای یادگیری‌های حتی عادی کودکان و نوجوانان در سطح وسیع نشان نمی‌دهند و با ایجاد مراکز خصوصی آموزشی پیشرفته، به تربیت "دست‌چین" شده‌ها می‌پردازند.

برای این که به دور از واقعیت‌ها سخن نگفته باشم، برای ادعای بالا شاهدهی می‌آورم: در کشور سوئد، تعداد بسیار زیادی از دانش‌آموختگان پس از کلاس نهم، به گونه‌ای جدی کم‌سواد ارزیابی شده‌اند. حال آن که در همین کشور، مراکز نخبه‌پروری متعلق به خواص وجود دارد که دانش‌آموختگانش نه تنها "کم‌سواد" نیستند، بلکه از نظر یادگیری و سطح سواد بسیار خوب شناخته می‌شوند. طبیعی است که برای فرزندان طبقاتی با درآمد محدود، جایی در این مدارس وجود ندارد (فرزندان متعلق به طبقات کم‌درآمد مهاجر، که تکلیف‌شان به قید و ضمانت کم‌درآمدی و مهاجر بودن از قبل پیدا است).

باز هم ملاحظه می‌کنیم، که اگر محور اساسی آن چه که کودکان و نوجوانان در کشورهای تحت سلطه‌ی حکومت‌های دیکتاتور زده (به ویژه دیکتاتورهای مذهبی) می‌آموزند، مقولاتی به دور از واقعیت و زندگی ملموس بوده و عملاً سفرهای چندساله در عالم ارواح شهدای جدید و قدیم و سرزمین جن و پری است، در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی نیز محور آموزش عمدتاً بر ساخت تکنوکرات‌هایی "سر به راه"، مصرف‌کننده و عاقل است. احتمالاً سؤال خواهید کرد، که پس در کدام یک از سیستم‌های آموزشی موجود و در کجا، کودکان وسیع‌ترین اقبال و طبقات از آموزش واقعا بهره می‌گیرند؟ پاسخ این است: نخست این که در همین فضای موجود تکنولوژی و با امکانات مالی کنونی بشر، سطح آموزش کودکان را در سراسر دنیا خواه به لحاظ کیفی و یا کمی ده‌ها بار می‌توان متحول نمود. توانمندی‌های ذهنی کودکان، مستقل از نژاد و تحمیلات نژاد پرستانه و طبقاتی، پذیرای آموزشی با کیفیت بسیار بالاتر از سطح کنونی است. و در واقع، آموزش‌های معمولی کنونی در برابر توانمندی‌های یادگیری کودکان، نوعی اتلاف وقت و انرژی می‌تواند تلقی گردد. دوم این که تا زمانی که نظام طبقاتی در اشکال متفاوت بر سیستم‌های آموزشی سنگینی می‌کند و خود این سیستم‌های آموزشی ابزار بازتولید نظم طبقاتی‌اند، فرزندان من و شما با یادگیری‌های محدودشان در سطح "آدم‌هایی" محدود و "نه" "بیکران" رشد می‌کنند.

\*\*\*